

این شعر - همزمان نامه‌خواستگاری شهید مجید کلکانی به همسرش پیش از ازدواج است که پاسخ آن به وصلت و پیوند می‌انجامد - بیانگر حضور ورجاوند اسطوره مرد سرفرازیست در سرزمین زن ستیزان و عدالت‌گریزان.

به آدل

به تو آدل!

به تو کز بیکران قیرگون شب‌های رؤیاها

فروغ دور پرواز خیالت در زمین خاطر الماس می‌ریزد

و زین کانون افسرده،

شرار آرزو از زیر خاکستر برانگیزد

به تو آدل!

که پیک داستان گوی نگاهت با سرانگشتان جادویی به درب خاکریز قلعه متروک دل زنجیر می‌کوبد

و راز مبهمی را با زبان نور

به زندانی آرمانی دستی می‌رساند ارمغان از دور

آری،

به یاد آری سحرگاه بهار با نشاطی را که طفل لاله اندر دشت های غربت اندوهگین بشگفت؟

افق از ابر های خشمگین پردود

فضا از هیبت رگیار بغض آلود

تو غرق غفلت معصوم

از اندیشه بود و نبود آزاد

اسیر هرچه بادا باد

در آن هنگام خضر خوش پی آوارگی از رهگذار سیل ویرانگر

ترا با دست مهر از جا گرفت و در دل گلدان به زیر آفتاب آورد

و در آغوش انوار نوازشگر

به جان پرورد

تو اکنون لاله خوش‌رنگ و شادابی!

که در گلبرگ‌هایت خون صحرا موجزن باشد

و دیگر خلوت گلخانه‌های شهر با دیوار های شیشه بی‌تردید
برای روح آزاد تو زندان محن باشد
کنون کز دامن آزاده گهپایه‌ها دوری
مبادا با فضای زهرآگین سراب شهر خو گیری!
مبادا کز پی اشک زلال اختران این‌جا
اسیر جلوه افسونگر مرداب‌ها گردی
مبادا در هوای دلپذیر گرم آتش اندر این ظلمت سرای سرد
محو تابش شبتاب‌ها گردی

برای قطره آبی اندرین‌جا در کنار چشمه ساران تشنه کامان آبرو بر خاک می‌ریزند
و بهر لقمه نانی تهیدستان غرور خویش را در پیش پای سفله‌گان
ای وای چه حسرتناک می‌ریزند!
تو می‌بینی

که در هر کوی و برزن هرزمگردان فرومایه
به سوی هرگیاهی، هر گلی
چون خیل زنیوران هجوم آرند
وشهد از هر گل و گلخنچه بردارند

تو مغروری!

تو بی‌باکی!

تو همچون دامن مهتاب از آلودگی پاکی
ولی افسوس کز یک گل امید نوبهاری نیست
گل این باغ ایمن از گزند نیش خاری نیست
تو خواهی گفت در دل پس چه باید کرد؟
من در پیش چشم کور‌راهی صعب و خارایی
که پایانش هنوز از چشم‌رس دور است، می‌بینم
نخستین گام‌ها هم دست شستن از خود و آن‌گه
فتادن باز برپا ایستادن

فراسوی هوای آرمان پرشکوه از جان گذشتن

چه سان این آرزو، این عشق را با تو توانم گفت؟

نمی‌دانم، همان سان که جوابت را

مگر دروازه دل را به رویت می‌گذارم باز

تا روزی به چشمان خودت بینی جهان رازهایم را

کابل – 1356 خورشیدی

شعر از: شهید مجید کلکانی

ویراستار: عزیزالله ایما

* یاددهانی: این شعر در یادداشت‌های منتشر شده به صورت پیوست و به شکل نثر نگارش یافته‌بود که با ترتیب مصراع‌ها بازنشر گردید.